

## خاطراتی از مرادوات حضرت آیت الله خامنه ای با استاد شهریار / تو ابوالفضل مایی

این دو همدیگر را به آغوش کشیدند و استاد (شهریار) تا دست آقا را در دست گرفت، گریه‌ی عجیبی سرکرد. دست آقا را به سینه فشرد و گفت «ابوالفضل مائی»

خبرگزاری آران / سرویس ایران

علی‌اصغر فردی، شاگرد غزل‌سرای استاد شهریار، خاطراتی از مرادوات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شهریار را به رشته تحریر درآورده است که به مناسبت ایام وفات این شاعر برجسته ایران زمین مرور می‌کنیم

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای طبق اظهارات خود و با توجه به ذوق ادبی‌شان، از اوائل جوانی و دوران تحصیل در مشهد مقدس با آثار مرحوم استاد حکیم شهریار آشنایی داشته‌اند. نخست این‌که شهریار در سال‌های 1310 تا 1314 که دوران تبعید خود را در خراسان سپری می‌کردند، با آله‌ی شاعران خراسان مانند مرحوم نوید، محمود فرخ، گلشن آزادی و غیره معاشر بودند. از همین جهت است که مرادوات آیت‌الله خامنه‌ای با اعظم شعرای مشهد که خود از مدوامان انجمن‌های شاخص ادبی مشهد بودند، مزید بر آشنایی ایشان با احوال و آثار شهریار می‌شد. یک بار معظم‌له در دوران ریاست‌جمهوری فرمودند که حین فراغت از دراسات و مباحثات، گاه کنار حوض مدرسه‌ی علمیه‌ی مشهد اشعاری از شهریار را (مخصوصاً «علی ای همای رحمت» را نام بردند) با خود زمزمه می‌کرده‌اند و حتی یادم است که فرمودند معمولاً آن غزل را در دستگاه همایون ترنم می‌کرده‌اند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به نظر این‌جانب از برترین شهریارشناسان معدود هستند که از دیرباز در جریان احوال و آثار شهریار بوده‌اند. بنا به مسموعات نسبتاً دقیق، ایشان حداقل سه دوره‌ی کامل آثار شهریار را مطالعه‌ی تنقیدی کرده و در حواشی، ملاحظات خود را یادداشت فرموده‌اند. در هر یک از ملاقات‌ها ایشان نکته‌های بدیعی درباره‌ی ظرائف اشعار استاد حکیم شهریار گفته‌اند. در هر یک از دیدارهای عمومی یا فردی با معظم‌له نکته‌هایی را افاده فرموده‌اند که توجه به آن مفاهیم، تعمق در آثار و احوال شهریار را می‌طلبد و مهم‌ترین نکته این‌که شخصیت راستین و پایه‌ی معنوی استاد حکیم شهریار را بهتر از ایشان کسی توفیق ارزیابی نداشته است. ایشان در ملاقات‌ها اعضا و مهمانان کنگره‌ی یکصدمین سالگرد میلاد شهریار در سال 1385، شهریار را با اتکاء به أدله و اقامه‌ی براهین متقن علمی، «حکیم» خواندند.

!

بلاشک می‌توانم بگویم که استاد یک شیفتگی و شوق بی‌بدیلی نسبت به امام و آقا داشتند. پس از انقلاب و تفویض امامت جمعه‌ی تهران به معظم‌له، مرحوم استاد با ایشان آشنا شدند و این آشنایی بلافاصله و شاید از همان اولین نظر به یک علاقه و عشقی بدل شد. استاد اهل عبادت و ذکر دائم بود و جز اخبار و خطابه‌های حضرت امام خمینی به تلویزیون نگاه نمی‌کردند، اما از نخستین هفته‌های نماز جمعه‌ی ایشان، مداوم و تعقیب‌کننده‌ی خطبه‌ها و کل نماز ایشان شدند، اما با چه کیفیتی؟ حتی نکته‌ای بین جوانان متدین متداول شده بود که این را کسی به اعتبار علاقه‌ی استاد حکیم به نمازهای آقای خامنه‌ای به ایشان نقل کرده بود و از آن پس استاد آن لطیفه را می‌گفتند و می‌خندیدند و به لطافت در باب بحث رایج وجوب نماز جمعه می‌گفتند: این وجوب قید دارد و اگر آقای خامنه‌ای بخواند، واجب است.

در تحسین و تجلیل نماز آقای خامنه‌ای می‌فرمودند: نماز با این شرائط می‌شود اُحلی من عسل. همه‌ی زیبایی‌ها و شرائط کمال در ایشان مجتمع است و نماز ایشان جشنواره‌ای از شیوایی‌هاست. امام جمعه‌ای که صدایی به این گرمی و بمی و گیرایی دارد، فصاحت و بلاغتی چندین، جزالت و سلاست بیانی چندان، لهجه و رعایت قواعد تجویدی در قرائت خطبه‌ی عربی هم مزید بر این‌ها و شگفت‌تر این‌که نماز را به آوازی دل‌آویز در مقامات می‌خوانند. این می‌شود مجموعه‌ی زیبایی‌ها و مجموعه‌ی گل‌ها. این عشق استاد حکیم به اقامه‌ی نماز جمعه توسط آقا در شعری نیز بازتاب یافت.

یک روز فرمودند: آقای خامنه‌ای سوره‌ی منافقون را در گوشه‌ی رهاب تلاوت می‌کنند، اما رهاب یک روایت قدیم دارد که من از قدما آموخته‌ام. دستگاه ضبط صوتی بیاور که بخوانم و به آقای خامنه‌ای برسان. ایشان رهاب را بسیار کامل خواندند و غزلی را هم به دستخط خود نوشتند و توشیح به نام آقا کردند تا خدمتشان برسانیم. به اتفاق دوستی با دفتر معظم‌له تماس گرفتیم و سال 1364 بود که هم نوار و هم شعر را تقدیم ایشان کردیم.

«!!»

پاییز 1359 گروهی از صداوسیما به تبریز آمدند و خواستند که با استاد حکیم گفت‌وگوی تلویزیونی انجام دهند. تا آن روز تقریباً کسی نمی‌دانست که موضع استاد حکیم شهریار نسبت به انقلاب اسلامی چگونه است. استاد ضمن گلایه‌ای رندانه و اشاره به غزل معروف خود گفتند که «حالا چرا؟» و این‌گونه اظهار کردند که: باید از همان ابتدای انقلاب از همراهی وی با نظام بهره‌مندی می‌شد. استاد حکیم در آن دیدار تلویزیونی با مردم چند غزل و قصیده در تکریم انقلاب اسلامی و امام خمینی خواندند و در پاسخ به سؤال خبرنگار که کدام غزل را بهترین غزل می‌داند، جواب عجیب و گرانبهایی را دادند و گفتند که نظر من همین شعار مردم که می‌گویند «خدا یا! خدا یا! خدایی را نگهدار»، بهترین و زیباترین غزل است.

این حداکثر کمربستگی بلندآوازه‌ترین و بزرگ‌ترین شاعر معاصر با یک تفکر و یک رهبر بود که بسیاری از طیف‌های معارض را عصبانی کرد

!

روزی ایشان در اثر ذکاوت و تیزبینی رندانه و حکیمانه‌ی خود شعری به ترکی سرودند که ده سال بعد از آن جهان اسلام با مشکل آن یک بار دیگر به طور جد مواجه شد و آن دعوت کشورهای ترک‌زبان ترکیه و قفقاز و آسیای مرکزی به تغییر الفبا از لاتین و کریل به الفبای اسلامی بود که آن دو الفبا را الفبای شیطان و الفبای ما را الفبای قرآن خواندند و 10 سال قبل از فروپاشی شوروی آنها را به جهاد اسلامی و پیوستن به پیکره‌ی جنبش جهانی اسلام فراخواندند. این‌جانب شعر را با صدای ایشان آماده‌ی پخش از رادیو برون‌مرزی مرکز تبریز کردم که به زبان‌های ترکی استانبولی و قفقازی پخش می‌شد.

مدیر واحد و مدیر مرکز از پخش آن اجتناب کردند که نباید شوروی را در این بحران جنگ آزاده کنیم. من مراتب را به معاونت برون‌مرزی در تهران منعکس کردم و تلکسی از آن معاونت آمد که با پخش آن شعر مخالفت کرده بودند. تصویر نسخه‌ی مخطوط شعر را به انضمام همان تلکس و یک نامه‌ای در ایضاح مراتب را خدمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بردم. ایشان با هوشمندی سیاسی و فرهنگی که دارند، به معاونت برون‌مرزی صداوسیما دستور فرمودند که شعر مکرراً پخش شود و یک نسخه‌ی صوتی ضبط‌شده از آنتن را هم به ایشان تقدیم کنند. آن شعر موج عظیمی در قفقاز و ترکیه ایجاد کرد که موجب ایجاد اصطکاکات فکری گسترده‌ای در آن جوامع گردید.

یکی از روزهای تابستان سال 1365 بود که از روابط عمومی ریاست‌جمهوری زنگ زدند و گفتند که آقای رئیس‌جمهور عزم تبریز دارند و مایل هستند ملاقاتی با استاد تدارک شود که بهتر است چند تن از شعرای مئنون تبریز هم در آن دیدار ملتزم و مشایع باشند. روز بعدش معظم‌له به تبریز آمدند و چون حضور ایشان در منزل استاد یا منزل محل ورود آقا که منزل امام جمعه‌ی وقت بود، مناسب نمی‌بود، سالن استانداری را در نظر گرفتیم و حدود 20 تا 30 تن از شعرای تبریز را هم دعوت کردیم. بعد از نماز مغرب بنده استاد را از منزلشان به میعاد ملازمت کردم.

دیدار آقا و استاد حکایتی است که با کلام توصیف نمی‌شود. بسیار صحنه‌ی دل‌ویزی بود. از این جهت که من با تمامی رفتارها و سکنات استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت‌انگیز بود. این دو همدیگر را به آغوش کشیدند و استاد تا دست آقا را در دست گرفت، گریه‌ی عجیبی سرکرد. دست آقا را به سینه فشرد و گفت «ابوالفضل مائی». آخر این چه شقاوتی است که با این دست چنین بکنند؟ گریان و دادخواه زمزمه می‌کرد و من گوش به این نجواها خوابانده. منظره تاریخی بود. گریه امانش نمی‌داد و تا دقائقی بعد از این که هر دو جلوس فرمودند، استاد همچنان می‌گریست و هنگام نشستن هم چندی دستشان را روی دست آقا گذاشته بودند. این واقعه، عینی‌تر هر باری بود که آقا در نماز دست به قنوت می‌گشودند. استاد هر بار در این ملاحظه، منقلب می‌شدند و اینک دیگر همان دست در آغوشش بود.

بعد از مبادله‌ی تعارفات، حضرت آقای خامنه‌ای از استاد خواستند اشعاری را بخوانند و استاد چند غزل از آخرین سروده‌هایشان را خواندند و سپس برنامه با اشعار دیگر شاعران حاضر ادامه یافت و به پایان رسید.

در پایان، آقا بیانات فاضلانه‌ی اشعار فرمودند و مراتب رضایت و حتی تعجب خود را از وجود چنین شعرای مقتدری در حول چراغ شعر استاد اظهار کردند و سپس برای صرف شام به تالاری دیگر منتقل شدیم. باز آقا در کنار استاد جلوس فرمودند و فرزندوار به استاد مهربانی‌ها می‌کردند. غذا به بشقاب ایشان می‌کشیدند و نان و آب تعارف می‌کردند و پیش از ایشان شروع به میل نمی‌کردند و پس از شام نیز چندی بی‌توتیه ادامه یافت. صحبت‌ها از خراسان و شعر و حیدرآباد و اوزان و ظرائف و دقائق بلاغی و شعریات رفت و آقا از ساعات شبانه‌روزی استاد سؤال می‌کردند و استاد سیاق روزمره را توضیح می‌دادند تا آقا فرمودند که دیگر دیر هنگام است و مزاحمت برای استراحت استاد نشود و مجلس را به پایان بریم.

استاد نگاهی به من کردند و وقت را استفهام کردند. من عرض کردم که ساعتی از نیمه شب گذشته و استاد گفتند: چون آقای خامنه‌ای مسافرنده و خسته، رفع زحمت کنیم. به اتفاق به منزل برگشتیم. ساعت یک بامداد بود و استاد گفتند من خسته نیستم، بلکه قلباً مائل و شائق بودم تا صباح این معاشرت ادامه می‌داشت. استاد عجیب شکفته بودند. من در تمام آن‌همه سال‌ها استاد را چنین به وجد ندیده بودم؛ بسیار بانشاط. شهریار که عمری با آجله و اکابر رجال معاشرت داشتند و مؤانس مردانی چون ملک‌الشعراء بهار و میرزاده‌ی عشقی و سعید نفیسی و رهی معیری و دیگران بودند، بعد از مراجعت به تبریز جز مدت کوتاهی در همان اوائل که با رجال آن زمان تبریز معاشرت‌هایی داشتند، سال‌ها در خلوت و انزوایی زندگی کرده بودند و از جماعات بند و پیوند گسسته، در به روی خلق بسته و پیوسته با خدا مشغول بودند.

البته معاشرتی درخور شأن استاد حکیم کمتر اتفاق می‌افتاد و از این رو است که ایشان از آن مصاحبت سیر نشده بودند. تا دیر هنگام به مرور آن ساعات گذراندیم و همواره از نزاکت‌ها و نکته‌طرازی‌های آقا صحبت به میان بود. یادم هست که نکته‌ای از طرز افاده و بیان آقا را تأکید کردند و گفتند که این‌گونه ظرافت‌ها دیری است که منسوخ شده و کمتر کسی به این دقائق در گفتار عنایت می‌ورزند و یکی از آن ظرائف و طرائف افادات آقا این بود که در بیان خاطرات خودشان دائر بر علاقمندی دیرین به اشعار استاد گفتند: از ابتدای جوانی به خواندن و حفظ کردن اشعار ایشان مبادرت می‌کردم و حال که ایشان «مرد کهنی» هستند و ... این عبارت را استاد نشانی دیگر از مراتب نازک‌رفتاری آقا تعبیر کردند و گفتند ایشان اگر هر عبارتی جز این را به کار می‌بردند، به این نزاکت نمی‌بود و این طرز خطاب شیواترین و بلیغ‌ترین نوع نکته‌طرازان‌های است که در توصیف یک پیرمرد می‌توان ساخت و پرداخت.

آن شب استاد بارها اشاره به دست مجروح آقا داشتند و روز بعد که مشرف شدم، شعری را پیش رویم نهادند که در آن این بیت‌ها بود:

شهید زنده‌ی ما خود رئیس‌جمهوری‌ست که چون وصی رسولش بود جمال غدیر

نگاه داشت به یک دست پرچم اسلام که خونبهای ابوالفضل می‌زند شمشیر

به قد اوست قبای ریاست‌جمهور که خلعتی‌است الهی و نیستش تغییر

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای